



<http://www.arianafghanistan.com>



۲۰۱۶/۰۱/۰۹

م. اسحاق نگارگر

مردم جهان

بر روی انبار های بزرگ سلاح های گُشتارِ جمعی!

هیچ کس عقده ای از کار جهان باز نکرد هر که آمد گرهی چند برین کار افزود

(صائب)

بیچاره مردم جهان که امید به سیاستمداران قطب های مختلف عقیدوی بستند تا بالاخره یکی پیدا شود و به مشکلات اصلی جهان توجه نماید. مردم می پنداشتند که دیموکراسی نظامی مبتنی بر اراده مردم است و مردم سیاستی را که نخواهند با رأی ندادن بدان آن را از دستور عمل سیاستمداران دور می افکنند، اما بدبختانه دیموکراسی شکارِ منفعت کمپنی های بزرگ انحصاری شد و آن لبرالیسمی که بر ضد جنگ و خود سری های منفعت جوی بود به تدریج کنار گذاشته شد و بزرگ ترین نظام های مبتنی بر انتخاب مردم به بزرگ ترین ستمگران و جنگ افروزان جهان بدل شدند.

باز مارکس همانند پلنگی غران واردِ معرکه شد و به مردم گفت: شما درمانده اید بدانید که دولت خصلت طبقاتی دارد و این دیموکراسی ها که شما بدان دل خوش کرده اید برای استثمار و بهره کشی از شماست و اگر رنجبران جهان متحد شوند و دکتاتوری پرولتاریا را برپا دارند دیگر فقر، گرسنگی و بیماری از میان خواهد رفت و جهان در نهایت امر به بهشت یک جامعه بی طبقات وارد خواهد شد.

بدبختانه آن دولت ها آزادی های فردی مردم را نیز سلب کردند و چون نظام های دیموکراسی را مال بورژواها و دشمن می پنداشتند به کارزار رقابت های تسلیحاتی پرداختند و کار انکشاف سلاح های معمول به انکشاف سلاح های کیمیاوی، بیالوژیکی و اتومی رسید.

در چند روز گذشته دو اثر دلچسپ را مطالعه کردم. یکی داستانی بود در باره یک دخترک یازده ساله اوکراینی به نام "کاتیا دیکو". نویسنده کتاب به نام "اندريا وایت" کتابش را در باره فاجعه چرنوبیل نوشته اما بدان انداز داستانی و بسیار زیبا داده است. قهرمان کتاب "کاتیا دیکو" در بیست و پنج اپریل 1986 یازده ساله شده بود. پدرش "ایوان" که در نیروگاه اتومی چرنوبیل کار می کند و مادرش که معلمه است هر دو تصمیم گرفته اند که سالگروه یازده سالگی او را با جشنی نسبتاً بزرگتر برگزار کنند و به همین دلیل چپرکت و فرنیچر اتاق خواب دخترک را نو کرده

اند و برای اینکه دختر را گرفتار هیجان یک شادمانی غیر قابل توقع یا سرپرایز بسازند، مادرش از او دعوت می کند که با سگش "نوازی" به جنگل برود تا آنان به کار خود بپردازند. دخترک دهکده خود را که نامش "یانوف" است بسیار دوست دارد و به هر گل و برگ محیط زیست خود عشق می ورزد. دخترک دیروقت در جنگل می ماند و وقتی باز می گردد پدرش برای او اتاقش را نشان می دهد. شب سالگره اش همه برایش تحفه ها می آورند. "بوریس" همسایه اش که موترسایکل دارد در خانه شان می آید و دخترک از او می خواهد که او را با موترسایکل یک چکر بدهد.

این دخترک یازده ساله در ذهن خود آن پسر بیست ساله را بای فرنی خود حساب می کند و حال آنکه او گرل فریندی دیگر دارد. همه چیز به خوبی می گذرد. دخترک تحفه های زیبا گرفته است و بسیار هیجان دارد که فردا از مکتب باز گردد و با تحفه های خود بازی کند. سگ و ماکیان خود را نیز دوست دارد. فردا که بیست و شش اپریل 1986 است ریاکتور چهارم چرنوبیل انفجار می کند و دهکده این ها را با شهر نزدیک شان، سرزمین مرده اعلان می کنند و او را با مادرش به کیف پایتخت اوکراین انتقال می دهند و دهکده شان را کاملاً زیر خاک می کنند. خلاصه که دخترک نه با تحفه های خود بازی می کند و نه دیگر سگ و ماکیان خود را می بیند. "بوریس" که دخترک او را دوست داشت در انفجار چرنوبیل زندگی خود را از دست می دهد و هنگامی که در کیف می روند در شفاخانه موهای او و مادرش را از ته می تراشند و دختران در مکتب او را که حالا سرش کل است مسخره می کنند و دخترک با همه مصیبت ها تصمیم می گیرد که ضرر های مواد رادیو اکتیف را مطالعه کند، وقتی می داند که مواد رادیو اکتیف برای صحت اشخاص بسیار زیان دارد با پدر خود بحث های گرم و داغ می کند و پدرش که کمونیست بسیار متعصب است هنوز هم به کار خود در چرنوبیل که نظام شوروی به دروغ ادعای مصون بودنش را دارد، ادامه می دهد و حرف های دخترک را جدی نمی گیرد، تا آنکه پدرش نیز در اثر تنفس مواد رادیو اکتیف به سرطان غده تیروئید مبتلا می شود و در چهل و دو سالگی می میرد. دخترک به تلاش های خود ادامه می دهد. اتحاد شوروی ورشکست و اوکراین از شوروی جدا می شود و رئیس جمهور اوکراین رسماً نیروگاه چرنوبیل را می بندد، اما می گویند که سرزمین های اطراف چرنوبیل برای صد سال آینده قابل زیست نیست. دخترک در حالی که جامه مصونیت از مواد رادیو اکتیف به تن دارد به دیدار دهکده خود یانوف که حالا زیر خاک دفن شده است می رود و نزدیک خانه خود تنها زنجیر سگ و یکی از گدی های خود را پیدا می کند و گرفتار هیجان عجیب می شود. من پس از مطالعه این کتاب کمی راجع به نیروی ویرانگر اتوم کنجاو شدم و در ردیف کتاب های کندل رساله ای را یافتم که خانمی فعال حقوق بشر به نام "الینوروتگر" آنرا زیر عنوان ابر قدرت های جهان چه اندازه خطرناک استند نگاشته است.

به اساس تخمین او امریکا 5113 راکت اتومی آماده شلیک دارد و غیر از این، سلاح های بسیار کیمیایی و بیالوژیکی نیز در زرادخانه اش یافته می شود. در سال 2011 هفت صد بلیون دالر بودیجه نظامی امریکا بود. چین دارای بزرگترین اردوی دنیاست که دو ملیون و سه صد و سی و سه هزار پرسونل نظامی دارد. در نومبر 2014 روس برای چین 400 راکت اس چهار صد فروخته است که ششصد کیلومتر فاصله را هدف می گیرد و سرعت آن 17000 کیلومتر در ساعت است. برتانیه در درجه سوم قرار دارد.

روسیه سالانه 300 بلیون دالر خرج انکشاف سلاح های عصری می کند و 7500 راکت اتومی دارد که استفاده از آن فقط چند دقیقه وقت کار دارد.

کوریا شمالی که به حساب یک ضرب المثل انگلیسی همان نرگاو مست در دوکان آینه فروش است همین دیروز بم هایروجن خود را آزمایش کرد. در آن دیار گاوان دیوانه اش شکم مردم خود را خالی ولی زرادخانه های سلاح های کُشتار جمعی را پُر نگاه داشته اند.

اسرائیل که متحد نزدیک امریکا است نیز یکی از همان کشور های خطرناک است که مخفیانه سلاح های اتومی انکشاف می دهد ولی متحدانش در غرب دیده های خود را در مورد اسرائیل نادیده می انگارند.

پاکستان، هندوستان، ایران هر کدام در این رقابت های تسلیحاتی سهم دارند و خلاصه همین که مردم جهان بر روی انباری از سلاح های کُشتار جمعی نشسته اند و در شرایطی که کودکان جهان از سرما، گرسنگی و بیماری می میرند. مقدار قابل توجه ثروت جهان صرف رقابت های تسلیحاتی می شود، زیرا که رهبران جهان یکی بر دیگر اعتماد ندارند و یکی با دیگر راست نیستند. تجربه چرنوبیل نشان داد که اشتباه انسان می تواند ازدهای خطرناک این سلاح ها را از بند رها کند و تجربه "فوکوشیما" نشان داد که حوادث طبیعی نیز می تواند با ویران کردن تأسیسات اتومی فاجعه بیافریند و انسان که مدعی است اشرف مخلوقات است تمدنی را که محصول زحمت قرن هاست و ملیون ها دانشمند زندگی را وقف آن کرده است، فدای غرور و خود سری نماید. وقتی من به یاد می آورم که دهان رهبران آن روز جهان تا چه اندازه کف می کرد و با چه هیاهو داستان سلاح های کُشتار جمعی عراق را بر سر دایره افکنده بودند، شعر حافظ در ذهنم جان می گیرد که:

مشکلی دارم ز دانشمند مجلس باز پرس

توبه فرمایان چرا خود تو به کمتر می کنند

آیا وقت آن نرسیده است که رهبر امریکا که به خاطر کودکان امریکا که زندگانی شان فدای اسلحه فاقد کنترل خود شان می شود اشک می ریزد؛ اشکی نیز به خاطر کودکان گرسنه و بیمار جهان بریزد و چون کشور خود را رهبر بلا منازع جهان می پندارد، در راه امحای کامل سلاح های کُشتار جمعی پیشقدم شود که در این معرکه هر که را بپرسی که چرا سرمایه ملی را وقف ساختن سلاح های کُشتار می کند پاسخ همین است که از ترس امریکا.

شکسپیر در هملت می گوید: "اگرما با خود صادق باشیم، با هیچ کس نمی توانیم کاذب باشیم."

درد همین است که رهبران جهان با خود صادق نیستند و بنا بر این نمی توانند با دیگران هم صادق بمانند. فاعتبروا یا اولی الابصار.

برمنگهم : هشتم جنوری 2016 م

نگارگر